

عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی، مانعی برای تحقق دموکراسی در مصر

دکتر جواد صالحی<sup>۱</sup> - علی همه‌خانی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۶ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۱۷

چکیده:

مصر به عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای عربی خاورمیانه و جهان نقش مهمی در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کند. تحولات داخلی در مصر و سرنگونی حکومت مبارک، نشانگر آغاز مرحله جدیدی در حیات سیاسی مصر است که ساختار و فضای سیاسی داخلی و بین‌المللی آن کشور را با دگرگونی‌هایی هرچند متفاوت روبرو می‌کند. این مقاله سعی دارد به این موضوع بپردازد، که مصر با چه موانع و مشکلاتی در محیط بین‌المللی روبروست که اجازه نمی‌دهند این کشور به سمت یک حکومت دموکراتیک و یا یک جامعه دموکراتیک گام بردارد. هدف این پژوهش تعیین موانع و مشکلاتی است که بر سر راه دموکراتیزاسیون شدن مصر در محیط بین‌الملل وجود دارد. سوال اساسی این است که چه عواملی در محیط بین‌الملل از تحقق دموکراسی در مصر پیشگیری می‌کنند؟ و فرضیه عبارت است از اینکه مصر به دلیل نقش ژئوپلیتیک در منطقه خاورمیانه و جایگاه والا در جهان عرب و همچنین به دلیل اینکه متحد اصلی و کلیدی ایالات متحده و رژیم غاصب صهیونیستی است از رشد و نمو دموکراسی در آن پیشگیری می‌گردد.

واژگان کلیدی: دموکراسی، مصر، ایالات متحده آمریکا، اسرائیل، ژئوپلیتیک

---

- ستادیار و عضو هیئت علمی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، شیراز، ایران  
salahi@cmess.ir

- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران  
www.ali.hamekhani@yahoo.com

## مقدمه:

پس از اینکه در موج سوم دموکراتیزاسیون (۱۹۷۴م تا ۱۹۹۰م) کشورهایی از اروپا، آمریکای لاتین، قسمتی از آسیا و آفریقا به دامان دموکراسی فرورفتند، این روند بعد از این سالها نه تنها متوقف نشد بلکه در سال ۱۹۹۱م پس از فروپاشی اتحاد جماهیرشوروی ادامه یافت و بسیاری از کشورهای اروپای شرقی و کشورهای درحال توسعه به سمت نظام های دموکراتیک رهنمون شدند. بسیاری از کشورهای جهان از سال ۱۹۹۰م به بعد مخصوصا کشورهای وابسته و درحال توسعه سعی کردند تا خود را به سمت نظام های دموکراتیک سوق دهند یا حداقل خود را دموکراتیک جلوه دهند. اما منطقه ای، که به این دموکراسی سازی چندان علاقه ای نشان نمی داد، منطقه خاورمیانه و مشخصا خاورمیانه عربی بود. امروزه مبحث گذار به دموکراسی یکی از زیرشاخه های اصلی علم سیاست و جامعه شناسی سیاسی است. با افزایش شمار دموکراسی ها در ربع قرن اخیر و فروپاشی نظام کمونیستی و همچنین گسترش دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع در ابتدای قرن ۲۱، دامنه نظریه پردازی درباره گذار به دموکراسی نیز بطور بی-سابقه ای گسترش یافته است. در یک قرن گذشته یک روند بیش از هر روند دیگری در شکل دادن به جهان موثر بوده است و آن روند، روند صعود دموکراسی بوده است. امروزه در بیشتر نقاط دنیا دموکراسی تنها منبع مشروعیت سیاسی است حتی دیکتاتورهای نظیر حسنی مبارک در مصر هم با تلاش فراوان و هزینه های گزاف انتخابات ملی برگزار می کنند. در نتیجه وقتی دشمنان دموکراسی هم از شعارهای دموکراسی بهره می گیرند و آداب ظاهری اش را به جا می آورند معلوم می گردد که دموکراسی حتی برای آنان هم مهم است.

مصر یکی از پر اهمیت‌ترین و پر نفوذترین این کشورها در منطقه خاورمیانه به حساب می‌رود و کشوری است که می‌تواند قلب تپنده جهان عرب و آغاز کننده تحولات مهم در منطقه خاورمیانه باشد. مصر کشوری است که به لحاظ ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک اهمیت بالایی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا دارد. مصر به عنوان کشوری که خیلی پیشتر از اینها گذار به سمت دموکراسی را آغاز کرده است؛ نتوانسته است در جهت توسعه و دموکراسی خواهی پیش برود. مصر کشوری است در شمال خاوری قاره آفریقا که از طریق شبه جزیره سینا که قسمتی از آن جزء خاک مصر می‌باشد به قاره آسیا مرتبط می‌شود. مصر از لحاظ جغرافیایی بسیار حائز اهمیت می‌باشد زیرا از شمال به دریای مدیترانه، از شرق به دریای سرخ، از غرب با لیبی و از جنوب با سودان همسایه است و از طریق شبه جزیره سینا نیز با اسرائیل و نوار غزه در ارتباط می‌باشد. مصر به علت موقعیت راهبردی و ژئوپلیتیک خود مثل دسترسی به آبهای آزاد و همچنین حاکمیت بر کانال سوئز که متصل کننده سه قاره‌ی آسیا، آفریقا و اروپاست و همسایگی با کشوری مانند اسرائیل و روابط دوستانه با ایالات متحده آمریکا از اهمیت و وزن سیاسی بالایی برخوردار بوده است. مصر با جمعیتی بیش از هشتاد میلیون نفر پر جمعیت‌ترین کشور خاورمیانه و جهان عرب است. مصر یکی از کهن‌ترین ملت - دولت‌های جهان می‌باشد و طولانی‌ترین تاریخ نوسازی را در جهان عرب دارد که به دوره اشغال ناپلئون بناپارت در سال‌های ۱۷۹۸م - ۱۸۰۱م برمی‌گردد و به علت همین قدمت و تمدن فرهنگی و تاریخی باشکوه، مرکز ثقل و نماد دنیای عرب و یک الگو به حساب می‌آید.

**چهارچوب نظری:**

فرآیند تحول مفهوم

مبحث گذار به دموکراسی امروزه یکی از زیر شاخه‌های اصلی علم سیاست و جامعه شناسی سیاسی شده است. با افزایش شمار دموکراسی‌ها در ربع قرن اخیر و فروپاشی نظام کمونیستی و همچنین گسترش دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنازع در ابتدای قرن ۲۱، دامنه نظریه‌پردازی درباره گذار به دموکراسی نیز بطور بی‌سابقه‌ای گسترش یافته است. ما در عصری دموکراتیک زندگی می‌کنیم در یک قرن گذشته یک روند بیش از هر روند دیگر در شکل دادن به جهان موثر بوده است و آن روند صعودی دموکراسی است. در ۱۹۰۰م حتی یک کشور هم نبود که دموکراسی داشته باشد در حالیکه در ابتدای قرن ۲۱ از ۱۹۳ کشور، ۱۲۱ کشور دارای نظام دموکراسی انتخاباتی هستند امروزه در بیشتر نقاط دنیا دموکراسی تنها منبع مشروعیت سیاسی است حتی دیکتاتورهای نظیر حسنی مبارک در مصر و رابرت موگابه در زیمبابوه هم با تلاش فراوان و هزینه‌های گزاف انتخابات ملی برگزار می‌کنند؛ وقتی دشمنان دموکراسی هم از شعارهای دموکراسی بهره می‌گیرند و آداب ظاهری‌اش را به جا می‌آورند می‌فهمیم که دموکراسی پیروز شده است. (زکریا، ۱۳۸۵: ۹-۸) زکریا معتقد است که دموکراسی‌سازی پای فراتر از حوزه سیاست گذاشته و حتی وارد حوزه فرهنگ و اقتصاد و تکنولوژی و اطلاعات و حتی خشونت شده است. دموکراتیزاسیون در ابتدای قرن ۲۱ نه تنها متوقف نشد و موج برگشتی در پی نداشت بلکه در ابتدای دهه دوم این قرن موج جدیدی از تحولات در منطقه خاورمیانه (خاور میانه عربی) شکل گرفت. البته اینگونه که از شواهد و قرائن پیداست این کشورها به دنبال دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت و حقوق شهروندی هستند و نه اینکه قصد تغییر رژیم از یک رژیم دیکتاتور به یک رژیم دیکتاتور دیگر را داشته باشند.

این موج که محققان و کارشناسان از آن به عنوان موج چهارم دموکراسی یاد می‌کنند از کشور تونس آغاز شد؛ در کشور مصر ادامه پیدا کرد و از آنجا به کل منطقه از جمله کشورهای یمن، بحرین، اردن، لیبی و حتی تا حدودی عربستان سعودی را در بر گرفت. البته نمی‌توان گفت که این کشورها به سمت و سوی دموکراسی حرکت می‌نمایند یا خیر زیرا هر کدام از این کشورها با موانع بسیاری روبرو هستند. اما چیزی که کاملاً مشخص است اینست که ملت‌های این منطقه به سطحی از آگاهی و درک سیاسی رسیده‌اند که می‌توانند، دیکتاتورهای همچون زین العابدین بن علی و حسنی مبارک را از قدرت به زیر بکشند چیزی که شاید هیچ کارشناسی نمی‌توانست پیش‌بینی کند ولی ملت‌های خاورمیانه نشان دادند راهی را که شاید ده‌ها سال طول می‌کشید یک شب طی نمودند و خود را از زیر سایه تحقیر ملت‌های دیگر آزاد نمودند، حال باید برای حصول نتیجه صبر کرد.

### دیدگاه‌ها و الگوهای گذار به دموکراسی

دانکوارت راستو در الگوی گذار دموکراتیک خود این سوال را مطرح می‌کند که چه شرایطی دموکراسی را ممکن می‌کند و چه شرایطی آن را موفق می‌سازد؟ الگویی که راستو برای گذار دموکراتیک تدوین کرده شامل ۳ مرحله و یک شرط پیش زمینه‌ای می‌باشد:

- ۱- شرط پیش زمینه‌ای: در الگوی راستو این شرط پیش زمینه‌ای یکپارچگی ملی است. که در تمام مراحل دیگر نقش اصلی را بر عهده دارد.
- ۲- مرحله مقدماتی: این مرحله در الگوی راستو یک نزاع سیاسی طولانی و بلند مدت

است، این منازعات به گونه‌ای است که طرفین را به صف‌آرایی در دو اردوگاه  
تخاصم می‌راند و قطبی شدن فضا نشان‌دهنده این مرحله مقدماتی است.

۳- مرحله تصمیم‌گیری: با اوج گرفتن و البته به نتیجه نرسیدن منازعه، وارد مرحله  
تصمیم‌گیری می‌شویم در این مرحله رهبران طرفین متخاصم به این تصمیم  
می‌رسند که برای منازعه خود راه حلی دموکراتیک برگزینند. در این مرحله  
طرفین برای آنکه نمی‌توانند خواسته‌های درجه اول خود را بدست آورند ظرفیت  
خواسته‌های خود را پایین آورده و بر سر راه حلی میانه به اجماع و توافق  
می‌رسند. در این مرحله تصمیم بر سر حل منازعات به شیوه دموکراتیک است.

۴- مرحله خوگیری: در این مرحله مسئله اصلی راستو تثبیت و گسترده شدن  
پذیرش روال‌های دموکراتیک است. در نتیجه تحکیم دموکراسی از نظر راستو  
مضمن آن است که اولاً نخبگانی که دموکراسی را به عنوان وسیله حل مشکلات  
پذیرفته‌اند از تصمیم خود باز نگردند و همین که دامنه آن را به سطح شهروندان  
و جامعه گسترده کنند. (کدیور، ۱۳۸۶: ۵۰-۴۲)

اودانل و اشمیتر دو تن دیگر از نظریه‌پردازان گذار هستند که معتقدند گذار به  
دموکراسی به دوره‌ای اطلاق می‌شود بین متلاشی شدن و گسست در رژیم اقتدارگرا و  
برگزاری انتخابات و تاسیس متعاقب آن که آغاز رژیم دموکراتیک خواهد بود این دو  
معتقدند در جریان فرآیند گذار مولفه‌های داخلی هستند که نقش غالب را دارند و آن‌ها  
می‌گویند هیچ گذار دموکراتیک وجود ندارد که آغاز آن نتیجه‌ی مستقیم یا غیر چند  
پارگی‌های عمده در خود رژیم اقتدارگرا به خصوص شکاف بین تندروها و میانه‌روها  
نباشد. در ادامه این روند مرحله مذاکره می‌رسد، مرحله‌ای که در آن بخش معتدل رژیم  
میانه‌رو اپوزیسیون بر سر میز مذاکره می‌نشینند. اودانل و اشمیتر در این مرحله از گذار

نقش کلیدی و محوری برای گروه الیت و یا نخبه قائل هستند این دو معتقدند پس از اینکه معتدل‌ها بر تندروها غلبه کنند در مرحله‌ی بعد یک بسیج عمومی یا همان احیای جامعه مدنی رخ می‌دهد. در اینجا است که کنشگران جمعی و غیرالیت وارد فرآیند گذار می‌شوند. اودانل و اشمیتز در اثر خود نقش عامل بین‌المللی را کمرنگ می‌بینند. این دو در فرایند گذار، عدم قطعیت را به عنوان مفهوم کانونی اثر خود برمی‌گزینند استدلال-شان اینست که در رژیم اقتدارگرا نظم برقرار است ولی دوره‌ی گذار یک دوره‌ی بی‌نظمی و بی‌قاعدگی است. اینها می‌گویند ما با دوره‌ای مواجه‌ایم که در آنها اتفاقات غیرمنتظره، اطلاعات ناکامی کنشگران، انتخاب‌های شتابزده، آشفتگی در انگیزه‌ها و منافع، مجهول‌الیهویه بودن برخی بازیگران، زکاوت برخی افراد، همگی در تعیین نتیجه‌ی گذار موثراند. اصرار اودانل و اشمیتز بر عدم قطعیت و نامطمئن بودن در دوران گذار معلول این مطلب است که فروپاشی یک رژیم دموکراتیک لاجرم به استقرار رژیمی اقتدارگرا می‌انجامد، لیکن گذار از اقتدارگرایی چنین سرانجام مطمئنی ندارد و کنش کنشگران سیاسی خواهد بود که نقش تعیین‌کننده‌ای در این فرآیند دارند. اودانل و اشمیتز در اثر چهار جلدی خود «مخالفان رژیم اقتدارگرا» بر این نکته تاکید دارند که باید جانب احتیاط را نگاه داشت به این معنا که چهره و خواسته‌هایی میانه‌روانه ارائه کنند از حرکت تدریجی جانبداری کنند و به سمت همکاری با معتدل‌های رژیم حرکت کنند. بطورکلی آنان معتقدند که بازیگران در عرصه سیاسی طوری عمل می‌کنند که به تنهایی نمی‌توانند برنده بازی باشند پس ناچار به مصالحه و مذاکره هستند و در سر میز مذاکره قواعد بازی را تعیین می‌نمایند.

از نظر آدام پرزورسکی تحولاتی که در رژیم‌های سیاسی صورت می‌گیرند به دو گونه اساسی تقسیم می‌شوند: ۱- تحولات کلان محور که بر شرائط عینی تمرکز می‌کنند و با

زبان جبریت و تعیین صحبت می کنند. ۲- تحولات خرد محور که بر کنشگران سیاسی تمرکز دارند و بر منافع و تصورات تاکید می کنند و مسائل را در چهارچوب امکانها و انتخابها حل و فصل می نمایند.

آدام پرزورسکی الگوی خود را با فروپاشی رژیمهای اقتدارگرا آغاز می کند. او معتقد است که غالباً چهار عامل هست که باعث شکاف در رژیمهای اقتدارگرا می شود: ۱- دیگر نیازی به وجود رژیمهای اقتدارگرا نباشد. ۲- رژیمهای اقتدارگرا به دلایل مختلف مشروعیت خود را از دست بدهند. ۳- به دلایل مختلفی درگیری و منازعه ای در درون بلوک حاکم شکل بگیرد. ۴- فشار خارجی بر رژیمهای اقتدارگرا برای ایجاد ظاهری دموکراتیک. (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۴۰-۱۳۹) او معتقد است در ادامه مرحله فروپاشی رژیم اقتدارگرا، مرحله آزادسازی و دموکراتیزاسیون آغاز می شود که در این مرحله، نیاز به وقوع یکسری علائم هست که این علائم دارای انواع دوگانه ای هستند برخی از این علائم عینی هستند شامل: مرگ قریب الوقوع رهبر بنیانگذار، فروپاشی در شرف تحقق نهادهای اقتدارگرا، بحران اقتصادی، فقدان مشروعیت، ناآرامی توده ای یا نافرمانی توده ای، فشارقوی خارجی برای انجام اصلاحات و برخی صرفاً براندازانه اند یعنی شایعاتی هستند مبنی بر اینکه کسی اقدامی انجام خواهد داد.

از نظر پرزورسکی استقرار دموکراسی فرآیند نهادینه کردن عدم قطعیت و در معرض عدم قطعیت قرار دادن همه منافع است. در بخش دوم پژوهش خود معتقد است، که برای گذار به دموکراسی، ایجاد نهادهای خاص دموکراتیک مثل پارلمانها، انتخابات، احزاب و... ضروریست زیرا راه رسیدن به مصالحه های دموکراتیک ایجاد نهادهای دموکراتیک است. وی در بخش آخر پژوهش خود به شرایط و تثبیت دموکراسی اشاره دارد و آن را محصول سازش طبقاتی بین دو طبقه سرمایه داری و کارگر می داند.



(بشیریه، ۱۳۸۴: ۳۵) او معتقد است که دموکراسی هنگامی تحکیم می‌شود که خود تقویت‌گر شود، یعنی هنگامی که همه نیروهای سیاسی درگیر تداوم تسلیم منافع و ارزش‌های خودشان در برابر تعامل غیر قطعی این دو نهادها را بهترین کار ممکن ببینند. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۳۶۰)

لینز و استپان دو تن از نظریه پردازان گذار به دموکراسی سعی کرده‌اند تا در کتاب پر اهمیت خود با عنوان **مسائل گذارهای دموکراتیک و تحکیم آن** یک نظریه چند بعدی برای گذارها تدوین و تبیین کنند. در این پژوهش، این دو وجود یک دولت دارای حاکمیت و کار آمد را پیش شرط دموکراسی می‌دانند. آنها استدلال می‌کنند علاوه بر دولتی کارآمد، که شرط ضروری دموکراسی است پنج شرط به هم پیوسته و متقابلاً تقویت کننده نیز برای تحکیم دموکراسی باید طراحی شود: ۱- توسعه دادن یک جامعه مدنی آزاد و سرزنده ۲- جامعه سیاسی نسبتاً مستقل و ارزشمند ۳- حاکمیت قانون ۴- تشکیل یک بوروکراسی دولتی ۵- یک جامعه اقتصادی نهادینه شده. (حافظیان، ۱۳۸۸: ۳۶۴-۳۶۵) همچنین از نظر آنان راههای گذار به دموکراسی ۴ نوع هستند: ۱- انعقاد پیمان‌های سیاسی بین میانه‌روهای رژیم و میانه‌روهای اپوزیسیون ۲- شکست در جنگ ۳- تشکیل حکومت موقت ۴- نقش نیروهای نظامی.

لینز و استپان در ادامه به شرایط بین‌المللی و تاثیر آنها بر گذارهای دموکراتیک پرداخته‌اند و ۳ عامل را مشخص کرده‌اند که گذار را به سمت دموکراسی حرکت می‌دهد: ۱- سیاست خارجی قدرتهای بزرگ و منطقه‌ای برای ترویج و یا منع دموکراسی ۲- روح دوران، که منظور آنها فضای ایدئولوژیک بین‌المللی است ۳- انتشار، لینز و استپان معتقدند که در محیط بین‌المللی کشورها از یکدیگر می‌آموزند و متاثر می‌شوند. در

الگویی که این دو سازمان داده اند می پذیرند که گذارهای دموکراتیک عموماً در کشورهای تحقق یافته اند که دارای سطحی متوسط از توسعه یافتگی بوده اند. (کدیور، ۱۳۸۶: ۱۳۰ - ۱۰۶)

ساموئل هانتینگتون مهمترین نظریه پرداز گذار به دموکراسی در کتاب معروف خود موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم از دموکراسی شدن به جای واژه گذار به دموکراسی استفاده می کند. در این مقاله نظریه هانتینگتون ملاک عمل قرار گرفته و مسایل در چهارچوب نظری این دانشمند مطرح می گردند. از نظر وی دموکراسی بر بنیاد شیوه و روال کار حکومت استوار است. در دموکراسی بر مبنای روال کار، اصل، انتخاب رهبران بوسیله مردم و از طریق انتخابات آزاد رقابتی است. در این تعریفی که او ارائه می دهد دموکراسی دو بعد به خود می گیرد: رقابت و مشارکت. هانتینگتون معتقد است که انتخابات عمومی برای برگزیدن مقامات تصمیم گیرنده اصل و جوهر دموکراسی است. پس نقطه حساس فرآیند دموکراسی شدن، سرنگون کردن حکومتی است که بدین طریق روی کار نیامده و استقرار حکومتی که در انتخابات آزاد، علنی و با رعایت عدالت و انصاف، برگزیده شده است. از نظر هانتینگتون دموکراسی شدن عبارت است از یک سلسله گذارهایی از رژیم های غیردموکراتیک که در زمان های خاصی صورت پذیرفته و همچنین گذارهای مشخصی را در همان زمان در جهت مخالف به همراه آورده است که موجب رواج لیبرالی شدن و یا کم و بیش دموکراسی شدن نظام های سیاسی شده است که کاملاً دموکراتیک نشده بودند. هانتینگتون در مدل خود، برای تبیین چگونگی انتقال دموکراسی و توسعه آن، نقش محوری برای دولت - ملت قائل است و زنجیره امواج دموکراسی را، از بعد از صلح و ستفالی می داند. او گذار به دموکراسی را در طول تاریخ با ایجاد سه موج توضیح می دهد: ۱- موج نخستین دموکراسی شدن ریشه در انقلاب های آمریکا و فرانسه دارد. اما پیدایش نهادهای دموکراتیک از پدیده های قرن ۱۹ است. وی

این موج را نتیجه تحولات اقتصادی و اجتماعی، فروپاشی امپراطوری‌های اصلی اروپا بر اثر جنگ جهانی اول و جو اقتصادی - اجتماعی کشورهای مهاجر نشین بریتانیایی می‌داند. ۲- وی آغاز موج دوم را شروع جنگ جهانی دوم می‌داند جایی که با اشغال، نیروهای بیگانه نهادهای دموکراتیک را در آلمان غربی، ایتالیا، اتریش، ژاپن و کره افزایش داد و ادامه پیدا کرد تا به آمریکای لاتین رسید. البته وی معتقد بود که پایان گرفتن حکمرانی مستعمراتی و گسترش ناسیونالیسم دلیل دیگری بود در روند دموکراسی‌سازی در موج دوم. ۳- هانتینگتون معتقد است که موج سوم دموکراسی شدن از سال ۱۹۷۴م آغاز شده و همچنان ادامه دارد. موج سوم در مدت ۱۵ سال (تا سال ۱۹۹۰ م) تقریباً در سی کشور اروپا، آسیا و آمریکای لاتین رژیم‌های دموکراتیک جای حکومت‌های اقتدارگرا را گرفتند و در دیگر کشورها در بین رژیم‌های اقتدارگرا، لیبرالی شدن گسترش یافت. هانتینگتون معتقد است که در موج سوم جنبش دموکراسی جهانی بوده است و موج دموکراسی شدن توانست در ظرف ۱۵ سال سرتاسر جنوب اروپا را در نوردیده به سوی آمریکای لاتین روان شود و سپس به سمت آسیا روانه گردد و دیکتاتوری را در بلوک شوروی از هم پاشید. ساموئل هانتینگتون در کتاب موج سوم دموکراسی معتقد است که پنج تغییر در ساختار رژیم‌های سیاسی (رژیم‌های اقتدارگرا) باعث ایجاد گذارهای دموکراتیک در کشورهای موج سوم شده است: ۱- زوال مشروعیت و مشکل اجرائی ۲- توسعه اقتصادی و بحران‌های اقتصادی ۳- تغییرات دینی ۴- سیاست‌های جدید عوامل بیگانه ۵- تسلسل یا تاثیر تظاهرات، از نظر هانتینگتون این عوامل شرایط مناسب برای دموکراسی شدن را بوجود می‌آورند ولی دموکراسی شدن را الزامی نمی‌کنند. رژیم دموکراتیک بر اثر روندها بوجود نمی‌آید، این مردم‌اند که آن را ایجاد می‌کنند و استقرار می‌بخشند. وی فرآیندهای گذار را در سه گروه مورد بحث قرار می‌دهد:

۱- فرآیند تغییر شکل: از نظر هانتینگتون تغییر شکل زمانی روی می دهد که نخبگان که قدرت را در دست دارند، خود رهبری استقرار دموکراسی را در دست بگیرند. از نظر هانتینگتون فرآیند تغییر شکل در ۵ مرحله شکل می گیرد که عبارتست از: ۱- ظهور اصلاح طلبان دموکراتیک ۲- کسب قدرت توسط اصلاح طلبان ۳- شکست سیاست لیبرالی شدن نظام اقتدارگرا ۴- مشروعیت قهقرائی نظام اقتدارگرا ۵- انتخاب و جذب مخالفان

۲- فرایند فروپاشی: فروپاشی هنگامی است که گروه های مخالف عهده دار روی کار آوردن دموکراسی می شوند. پس بطور کلی در فرآیند فروپاشی ۳ مرحله طی می شود: ۱- مبارزه برای برانداختن حکومت، ۲- سقوط حکومت، ۳- مبارزه پس از آن؛ در نتیجه در گذار به دموکراسی فرآیند فروپاشی زمانی صورت می گیرد که مخالفان یعنی طبقه متوسط، بورژوازی، گروه های مذهبی حکومت را از پای در می آورند و تعادل قدرت را به سود خویش تغییر می دهند در این فرآیند رژیم جدید بطور کلی، صریح و بی پروا با گذشته قطع رابطه می کند و پایه های حکمرانی خود که بر اصل مشروعیت آینده قرار می دهند و پیوند با عوامل و نهادهای رژیم پیشین را قطع می کنند.

۳- فرآیند جابجایی: جابجایی وقتی پیش می آید که نیل به دموکراسی حاصل فعالیت مشترک حکومت و گروه های مخالف باشد. پس در فرآیند جابجایی دو گروه باید حاضر باشند: ۱- گروهی که در درون حکومت (اصلاح طلبان و قشری ها) حضور دارند ۲- گروه بیرون از حکومت که همان مخالفان هستند. در این فرآیند اصلی ترین چیز مذاکره است. در این پژوهش، نظریه ارائه شده توسط ساموئل هانتینگتون الگوی نظری تحقیق قرار گرفته و سعی گردیده است تا بر اساس نظریه وی در مورد عوامل خارجی که مانع تحقق دموکراسی در مصر هستند بپردازیم.

## پیشینه دموکراسی در مصر

مصر یک کشور حقیقی و ریشه‌دار است. مصر از همان ابتدای تاریخ با تهاجم و سلطه بیگانگان روبرو بوده است از امپراطوری هخامنشی و بیزانس گرفته تا حکومت فاطمیون و عثمانی‌ها و در آخر جز مستعمرات فرانسه و انگلستان قرار گرفتند و در سال ۱۹۲۲م از طریق آوردن فشار سیاسی به انگلستان، به یک کشور مستقل و قانونی تبدیل شدند و اولین کشور جهان عرب نام گرفتند که توانستند استقلال خود را کسب کنند. تا سال ۱۹۵۲ م حکومت سلطنتی موروثی توسط خاندان محمدعلی پاشا در مصر حاکم بود، که توسط گروهی به نام افسران آزاد طی یک کودتای نظامی سرنگون و نظامیان قدرت را در دست گرفتند. مصر به علت همین قدمت و تمدن مرکز ثقل و نماد دنیای عرب است.

مصر یکی از کهن‌ترین دولت - ملت‌های جهان است و همچنین طولانی‌ترین تاریخ نوسازی را در جهان عرب دارد که به دوره اشغال مصر توسط ناپلئون بناپارت در سال- های ۱۷۹۸- ۱۸۰۱ م برمی‌گردد. (حافظیان، ۱۳۸۹: ۲) پس از اینکه پادشاهی مشروطه در مصر شکل گرفت اولین تلاش‌ها برای برقراری دموکراسی صورت گرفت در این دوران بود احزاب و نظام چندحزبی و پارلمان‌های نوپا و حق رای همگانی برای مردان پدید آمد و در این زمان دموکراسی آرمانی جذاب برای نخبگان نوساز جامعه در مصر به شمار می‌رفت. اما به طور کلی این تجربیات دموکراتیک بر بنیادهای نامطمئن اجتماعی به دست آمد و این نظام دموکراتیک نمی‌توانست برای اکثریت جامعه مصر چیز زیادی عرضه کند. (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۴۳) پس از برکناری ملک فاروق از قدرت توسط گروه افسران آزاد یک شورای ۱۵ نفره (شورای عالی نظامی) قدرت را در دست گرفت تا یک فرد غیر نظامی راست کردار که به دام فساد حکومت پیشین نیافتاده باشد را به قدرت برساند اما در مدت کوتاهی این نقشه کنار گذاشته شد و شورا ژنرال نجیب که فردی شایسته و

شناخته شده در جامعه بود را به عنوان رئیس جمهور معرفی کرد. اما جمال عبدالناصر در سال ۱۹۵۳ م با کنار زدن دوست قدیمی خود در یک کودتای نظامی قدرت ریاست جمهوری را به دست گرفت. ناصر یک حکومت ایدئولوژیک تشکیل داد که به جای توجه به توسعه اقتصادی، ماجراجویی های بین المللی را هدف خود قرار داد. رژیم ناصر همه احزاب سیاسی را کنار زد و معتقد بود که دمکراسی تنها در خدمت زمینداران و فئودال-ها بوده و توجهی به دهقانان و کارگران ندارد. ناصر در مصر یک حکومت پوپولیستی ایجاد کرد و تلاش های حکومت خود را به رفع برخی از ضروری ترین نیازهای مردم معطوف کرد. به طور کلی در زمان ناصر آنچه رخ داد بیشتر بزرگ شدن دولت در عرصه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بود به طوری که اصلاحات در زمان ناصر نظام سیاسی مصر را بیشتر به سمت اقتدارگرایی و تثبیت آن برد. (کدیور، ۱۳۷۳: ۲۴) پس از مرگ ناصر، انور سادات قدرت را بر دست گرفت. وی فردی نبود که به فکر برقراری دموکراسی باشد با این حال در دوره ریاست جمهوری او دومین اقدام از بالا برای برقراری دموکراسی در مصر شکل گرفت در واقع سادات این روند برقراری دموکراسی را به واسطه نیاز برای ایجاد هویت سیاسی برای خویش و سپس برکشیدن خود از زیر سایه ناصر به اجرا درآورد. (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۲) از جمله اقدامات سادات می توان: ۱- به اجرای برنامه های آزادسازی سیاسی که شامل ایجاد نظام چندحزبی، اجازه فعالیت به مخالفان آزادی زندانیان سیاسی، اجازه فعالیت بیشتر به مطبوعات و همچنین اجازه نقد دولت توسط منتقدین و مخالفین ۲- اجرای سیاست موسوم به دربهای باز که هدف آن بازکردن دوباره دربهای اقتصادی به روی معافیت بنگاه ها و موسسات خصوصی بود. اما هر دو سیاست های او با شکست روبرو شد و خیلی زود برنامه خود را کنار گذاشت، دموکراسی مورد نظر سادات تا زمانی خوب بود که هدیه ای از طرف وی تلقی می شد اما زمانی که مردم دموکراسی را به عنوان حق نگریستند این پدیده دیگر برای او قابل پذیرش نبود.

در سال ۱۹۸۰م مصر به کشوری تبدیل شد که در عین ارائه تصویری از یک دموکراسی چندحزبی عملاً به سلطنت بدل گردید و به سادات لقب فاروق کوچک دادند. پس از ترور سادات معاون وی حسنی مبارک به قدرت رسید. دوران حکومت مبارک در واقع دوران سرگردانی و پریشانی مصر است زیرا مبارک بسیار محتاط و محافظه‌کار است. دوران حکومت سی ساله مبارک به دو بخش تقسیم می‌شود او در ابتدا بیان کرد که قصد دارد به سوی نظام سیاسی بازتر حرکت کند و در همین راستا تغییراتی را در قانون اساسی ایجاد نمود. در این دوران او مصر را به سمت یک دموکراسی نیم‌بند رهنمون ساخت اما در ادامه او بیشتر تلاش نمود تا قدرت خود را تحکیم بخشد و بهترین راه برای پرهیز از فشار برای دموکراسی بیشتر، نداشتن هرگونه دموکراسی است. در این دوران هرچند اصلاحاتی در عرصه سیاسی و اقتصادی صورت می‌گرفت اما همه اینها بازی‌هایی سیاسی برای فریب افکار عمومی بود، مبارک بیشتر سعی نمود تا حکومتی اقتدارگرا بوجود بیاورد. مارینا اوتاوی حکومت وی را اقتدارگرایی تثبیت شده می‌نامد یعنی در عین اینکه جامعه و سیاست را طوری نشان می‌دهند که از فضای بازی برخوردار است ولی در عین حال چنین چیزی وجود ندارد بلکه حتی حکومت از طریق پلیس مخفی و نیروی نظامی هم بر سیاست و اقتصاد و هم بر جامعه و مردم آن، کنترل دارد.

### نقش عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی در عدم تحقق دموکراسی مصر

در ابتدا باید بدانیم که برنامه اصلاحات توسط نیروهای خارجی همواره در خاورمیانه و مصر در عمل با موانع و مشکلات متعددی روبروست: اولاً این فرض که نیروهای خارجی می‌توانند موجب استقرار دموکراسی در منطقه شوند دست کم بحث برانگیز و قابل سوال است. ثانیاً آمریکا سردمدار دموکراسی خواهی در جهان به دلیل عملکرد گذشته‌اش، پشتیبانی بی‌قید و شرط از اسرائیل و حمایت از نظام‌های دیکتاتوری در منطقه از اعتبار

لازم برخوردار نمی باشد، تا بتواند نقش منجی دموکراسی را به راحتی ایفا نماید. (kirstin archick, march.4)

پس از شکل گیری انقلاب در مصر و تغییر و تحولات اخیر در آن، که منجر به برکناری حسنی مبارک و اصلاحات سیاسی ای که در ادامه سقوط مبارک توسط نظامیان و شورای نظامی صورت گرفت، بیانگر آغاز مرحله جدیدی در حیات سیاسی مصر خواهد بود. همه کارشناسان در ابتدا معتقد بودند که این انقلاب به احتمال زیاد در کوتاه مدت، تمام حوزه های سیاست داخلی و خارجی این کشور را متاثر خواهد کرد و نه تنها این تحولات دارای اهمیت داخلی و منطقه ای هست بلکه انقلاب مصر و فروپاشی حکومت اقتدارگرای مبارک، به طور بالقوه به چند دلیل تاثیر بیشتری بر سیاست بین الملل و سیاست های قدرت های بزرگ منطقه ای و فرامنطقه ای به جای می گذارد. به چند دلیل، نخست به دلیل نقش مهم مصر به عنوان یک متحد منطقه ای برای ایالات متحده و دوم به دلیل روابط مصر و اسرائیل و مسئله کشمکش های اعراب- اسرائیل. (احمدی و خانی، ۱۳۹۱) این انقلاب باعث گردید که بار دیگر در مصر روح افکار عمومی بیدار گردد و برخلاف دوره های قبل که سعی بر آن بود تا گذار را از بالا رهبری نمایند در سال ۲۰۱۱م پس از شکل گیری بحران در تونس و خودسوزی یک دستفروش در بازار مصر، وارد مرحله جدیدی گردید و این بار بر خلاف گذشته جامعه مصر شاهد گذار از پایین و از سطح جامعه بود و در گام اول پیشرفت هایی هم داشتند از جمله تغییر در قانون اساسی، برگزاری انتخابات آزاد، منع قانون فوق العاده و اجازه فعالیت به احزاب های سیاسی و گروه های مدنی تا جایی که در انتخابات ریاست جمهوری مصر یک غیر نظامی از اخوان المسلمین برنده گردید و قدرت را در دست گرفت. اما این پیروزی ها در همان گام اول، با کودتای نظامی برنامه ریزی شده توسط ایالات متحده و به رهبری ژنرال عبدالفتاح السیسی به پایان رسید و نظامی ها موقتا توسط شورای نظامی قدرت را در



دست گرفتند و در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۴م توانستند توسط انتخاب‌سیسی به عنوان رئیس‌جمهور، قدرت را قبضه و به راس هرم سیاسی مصر بازگردند. در ادامه به عواملی در محیط بین‌الملل اشاره می‌کنیم که علاقه‌چندانی به رشد دموکراسی در مصر نداشتند و تمام تلاش‌های خود را به کار بستند تا از گذار مصر به دموکراسی جلوگیری کنند.

### موقعیت ژئوپلیتیک مصر

تا به امروز مصر از نقش ژئوپلیتیک خود بهره‌ها برده است تا عمدتاً موجبات بهبود اوضاع خود را فراهم آورد. بدون شک غنی‌ترین، نیرومندترین و پرآوازه‌ترین فرهنگ و تمدن شناخته شده در تاریخ، تمدن مصر است. مصر کشوری است که در شمال خاوری قاره آفریقا قرار دارد و البته شبه جزیره سینا که قسمتی از خاک مصر می‌باشد بخشی از این کشور را با قاره آسیا مرتبط کرده است. مصر از لحاظ جغرافیایی از شمال به دریای مدیترانه، از شرق به دریای سرخ، از غرب با لیبی و از جنوب با سودان همسایه است و از طریق شبه جزیره سینا نیز با اسرائیل و نوار غزه در ارتباط می‌باشد. مصر به علت موقعیت راهبردی و ژئوپلیتیک خود مثل دسترسی به آبهای آزاد، حاکمیت بر کانال سوئز که متصل کننده سه قاره‌ی آسیا، آفریقا و اروپاست و همچنین همسایگی با کشور اسرائیل همواره از اهمیت و وزن سیاسی بالایی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا برخوردار است. مصر همچنین از لحاظ جمعیتی، پرجمعیت‌ترین کشور خاورمیانه و جهان عرب است. (حسینی و دیگران، ۴۵، ۱۳۸۱) کشور مصر به علت اینکه در نزدیکی مرکز جهان اسلام و عرب واقع شده است برای مدت‌های طولانی نقش موثری را در هر دو عرصه ایفا کرده است که این موضوع تا حدی به خاطر نفوذ دانشگاه الازهر قاهره بر امور مذهبی و تا حدی به خاطر سنت بلند مدت روشنفکری در این کشور می‌باشد. به همین

ترتیب مصر تأثیری مسلط را بر جهان عرب، به ویژه از زمان جنگ جهانی دوم بر جای گذاشته است. این کشور به علت همین قدمت و تمدن تاریخی و فرهنگی با شکوه، مرکز ثقل و نماد دنیای عرب است. طی سال‌های سال هر حادثه مهمی که در قاهره رخ داده است نتایج اجتناب ناپذیری بر تمام جهان عرب داشته است. مانند: ۱- تأثیر جهان عرب از اندیشه‌های ناصر ۲- آغاز رشد جریان اصیل اسلامگرایی ۳- رهبری جهان عرب در مقابله با اسرائیل ۴- صلح طلبی این کشور با اسرائیل و پذیرش آن پس از گذشت یک دهه توسط سایر اعراب. (حافظیان، ۱۳۸۹: ۲) ۵- در حال حاضر شکل‌گیری بیداری اسلامی و بهار عربی (البته از تونس آغاز شد اما مصر در زمینه ترویج آن موفق‌تر و تاثیرگذارتر بود).

مصر به دلایلی که در بالا ذکر گردید و به دلیل استفاده از موقعیت والای ژئوپلیتیک و استراتژیک خود، تبدیل به یک قدرت منطقه‌ای و تاثیرگذار در امور منطقه گردیده است. همواره از نظر بسیاری از صاحب نظران، مصر پیش‌تاز گذار به دموکراسی در جهان عرب بوده است. اما همواره نتوانسته حرکت به سوی دموکراسی شدن را به پایان برساند و بعد از اصلاحاتی کوتاه و مقطعی سریعاً به همان فضای اقتدارگرایانه و دیکتاتورمآبانه خود بازگشته است. مهمترین علت این امر جایگاه و موقعیت این کشور در خاورمیانه و جهان عرب و همچنین حضور همسایگانی همانند جمهوری اسلامی ایران، عربستان سعودی، ترکیه، عراق، سوریه و ... که همه داعیه رهبری جهان اسلام و منطقه خاورمیانه را دارند، می‌باشد و در کنار اینها می‌توان از رژیم اشغالگر صهیونیستی هم نام برد. به همین جهت این کشور تلاش می‌کند تا هرچه بیشتر پایه‌های حکومتی خود را مستحکم‌تر گرداند و این بدون وجود یک حکومت مقتدر و قوی (در سطح داخلی، در سطح منطقه‌ای و بین-المللی) و وجود یک ارتش منظم و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی گسترده امکانپذیر

نیست. مصر به دلیل رقابتی که با کشورهای همسایه خود دارد بیشتر از اینکه به دنبال تحقق دموکراسی در مصر باشد به دنبال ثبات و امنیت است؛ که از نظر رهبران مصر این ثبات و امنیت را می‌توان از طریق حکومتی اقتدارگرا و قدرت بخشیدن هر چه بیشتر به نظامیان و دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی به دست آورد. باری بوزان معتقد است که امنیت در اینگونه کشورها یک معما است. امنیتی کردن یا امنیتی دیدن موضوعات در خاورمیانه تابعی از درک نخبگانی است که عمدتاً در مرحله بقا به سر می‌برند و این نخبگان بنا به دلایل متعدد، کشور و یا حکومت خود را در معرض خطر می‌بینند و اندیشه بازدارندگی سراسر ذهن آنها را اشغال کرده است. در نتیجه بازیگرانی که دغدغه بقا دارند معمولاً از اندیشیدن به افق‌های آتی سیاسی و اجتماعی دیدن موضوع باز می‌مانند. (قدیر، ۱۳۸۹). بطور کلی دو عامل مهم که در منطقه تاثیرگذار و مانع تحقق دموکراسی تلقی می‌گردد: ۱. عمده‌ترین نگرانی رژیم‌هایی مانند مصر که با قدرتهای همسایه خود در مناقشات شدیدی به سر می‌برند، امنیت دولت است. (حکیمیان، ۱۳۸۳: ۱۷۲) ۲. ثبات به معنی دیکتاتوری و اجبار مردم است که بخت‌های کسب مشروعیت و دموکراسی را از میان می‌برد.

### همسایگی با اسرائیل

اسرائیل در شمال شرق کشور مصر قرار دارد. این همسایگی با اسرائیل سبب گردید تا مصر اولین کشور عربی باشد که اسرائیل را به رسمیت شناخت. مصر کشوریست که از ابتدای تاسیس رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۸م تا سال ۱۹۷۹م که توسط میانجیگری ایالات متحده آمریکا، پیمان صلح کمپ دیوید را امضا کردند، پرچمدار پنج جنگ بر علیه اسرائیل بوده است. اما مصر در طی سال‌های بعد از قرارداد کمپ دیوید همواره یک شریک و یک دوست خوب برای اسرائیل محسوب می‌شد و بزرگترین و مهمترین کشور

عربی بود که دیوار انزوا و دشمنی را که اعراب به دور اسرائیل کشیده بودند فرو ریخت. بطوریکه اسرائیل با توجه به مزیت های این قرارداد هزینه های نظامی خود را به شکل قابل ملاحظه ای کاهش داد. اسرائیلی ها، طی نیم قرن اخیر همواره اصرار می ورزند که یگانه حکومت دموکراتیک خاورمیانه را دارند و زمین خوردن اسرائیل، به معنای افول ارزش های غرب در این منطقه از جهان است. (zeldin,1999.43)

پس از به قدرت رسیدن حسنی مبارک، وی مهره اصلی اسرائیل در منطقه محسوب می شد. مقامات اسرائیلی توانسته اند مصر را به عنوان نگهبان و کدخدای جهان عرب همراه خود کرده و در سایه این همراهی اسرائیل توانسته است عمق راهبردی رقبای بزرگ و کوچک خود را به شدت محدود کند. (نصری، ۱۳۹۰) برای رژیم غاصب اسرائیل نقش منطقه ای مصر در حمایت از منافع آنها بسیار حائز اهمیت است، بطور کلی مصر برای اسرائیل کشوری محسوب می شود که می تواند در مقابل مخالفین و دشمنانش از جمله ایران، عربستان، ترکیه و... پشتیبانی کرده و موازنه برقرار کند. روابط سیاسی میان قاهره و تل آویو طی دهه های اخیر هرگز روند عادی نداشته است و همواره تحت تاثیر سیاست های منطقه ای اسرائیل و منازعه اعراب - اسرائیل بوده است. به همین دلیل از روابط بین مصر و اسرائیل به عنوان صلح سرد نام برده می شود. (freedman,1998.88)

در حقیقت مصر برای اسرائیل، از جنبه های مختلف دارای اهمیت ویژه ای است. مصر تنها کشوری است که هم با فلسطین و هم با اسرائیل هم مرز می باشد، همچنین مصر تا زمان مبارک حدود ۴۰ درصد گاز مصرفی اسرائیل را تامین کرده است. پس چنانچه حاکمیتی متخاصم با اسرائیل در مصر روی کار بیاید می تواند بطور مستقیم اسرائیل را مورد تهدید قرار دهد. ضمن آنکه مصر آینده، می تواند با مسلح کردن مردم فلسطین، اسرائیل را در معرض خطری جدی قرار دهد. همچنین قرارداد صادرات گاز به اسرائیل مانند

قرارداد کمپ دیوید، مورد انتقاد گروه‌های مخالف در مصر و به خصوص اخوان المسلمین است. لذا اگر حکومتی اسلامگرا در مصر زمام قدرت را در دست بگیرد ممکن است برای اسرائیل چالش‌های جدی ایجاد کند و این معضل دلیلی شده است تا مقامات اسرائیلی از صعود جریان‌های اسلامگرا به راس هرم قدرت در مصر و ظهور یک نظام اسلامی به شدت نگران باشند. (ثقفی عامری، ۱۳۹۰) اسرائیلی‌ها به خوبی واقفند جانشین حسنی مبارک، هرکس و گروهی که باشد، نمی‌تواند به اندازه حسنی مبارک نگهبان منافع و امنیت آنها باشد. تجربه نشان می‌دهد حکومت‌های دموکراتیک با سهولت و مشروعیت بیشتری می‌توانند اسرائیل را منفعل نمایند. (lynch, 2011.38)

اسرائیل به عنوان اولین متحد و شریک راهبردی ایالات متحده در منطقه خاورمیانه از اهمیت بالایی برای امریکا برخوردار است و امریکا حمایت و حفاظت از منافع این رژیم را در منطقه بر عهده دارد و جزء ارکان اصلی سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شود. به همین دلیل امریکا از هرگونه ترفند و روش استفاده می‌کند تا بتواند امنیت اسرائیل را حفظ نماید. از جمله حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا و دیکتاتور در منطقه مانند مصر، یا تشویق کردن این کشورها از طریق کمک‌های مالی برای دوستی با اسرائیل و... بطور کلی، به ضرر امریکا خواهد بود؛ اگر ساختاری که روی آن تلاش بسیار شده به هم بریزد مصر در طول ۳ دهه گذشته اصلی‌ترین متحد واقعی اسرائیل در منطقه بوده و تلاش کرده است تا این مفهوم را نهادینه نماید که دیگر ادبیات جنگ علیه اسرائیل، در جهان عرب، مفهوم ندارد. اصلاحات و دموکراسی در مصر و قدرت گرفتن گروه‌های میانه‌رو از جمله اخوان المسلمین از طریق انتخابات دموکراتیک باعث پایان امنیت اسرائیل و لزوم تغییر استراتژی آن می‌شود. اسرائیل، همچنین در مورد نحوه عملکرد امریکا در مصر پس از مبارک، ملاحظات ویژه‌ای دارد. مقامات اسرائیل خواستار اجرای طرحی مشابه

طرح مارشال برای بازسازی مصر می‌باشند. چون زمینه‌های دخالت و نفوذ سیاسی صهیونیست‌ها در مصر بسیار محدود است، برای آنها بسیار مهم است که مصر همچنان تحت نفوذ و کنترل آمریکا باقی بماند، چرا که هرگونه بی‌ثباتی یا ثبات بدون توجه به ملاحظات امنیتی اسرائیل، تهدیدی جدی علیه امنیت اسرائیل به حساب می‌آیند. این تهدید زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم ایران علاقه ویژه‌ای برای عادی سازی مناسبات خود با مصر پس از مبارک دارد. (Koppel, 2011: 29)

مصر در طول دهه‌های گذشته تنها متحد واقعی اسرائیل در منطقه بوده و تلاش کرده است تا این مفهوم را نهادینه نماید که دیگر ادبیات جنگ علیه اسرائیل در جهان عرب مفهوم ندارد؛ اما با کنار رفتن مبارک رژیم اسرائیل بسیار نگران شده است. از این رو اصلاحات و دموکراسی در مصر و قدرت گرفتن گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین باعث پایان امنیت اسرائیل و لزوم تغییر استراتژی آن می‌شود. از اینجاست که انتقاد نومحافظه‌کاران اسرائیلی مانند نتانیاهو نسبت به سیاست‌های آمریکا آغاز می‌شود نگاه افرادی مانند نتانیاهو اینست که آمریکایی‌ها خیلی خوشبین هستند و با دموکراسی سازی در منطقه تنها گروه‌هایی مانند حماس، اخوان المسلمین و جمهوری اسلامی ایران هستند که خلا قدرت را پر می‌کنند. (نشست تخصصی گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، ۱۳۹۰) دگرگونی‌های مصر که در ۲۵ ژانویه آغاز شد و پس از ۱۸ روز تظاهرات و نافرمانی مدنی به سقوط حسنی مبارک منجر شد، بازیگران متعددی را وارد صحنه ساخت و برای اولین بار، در سپهر سیاسی آن کشور جریان‌های مختلف و گوناگون اپوزیسیون اسلامگرا، لیبرال و چپ مصری را حول محور هدفی یگانه گرد هم آورد.

می‌توان به جرات ادعا کرد که اسرائیل اصلی‌ترین بازنده ظهور یک مصر دموکراتیک است. تل‌آویو از تجربه ترکیه یاد گرفته است که وجود نظام‌های اقتدارگرا در منطقه

بیشتر به نفع اسرائیل است تا نظام‌های دموکراتیک؛ زیرا یک مصر دموکراتیک الزاما به محاصره غزه و بستن گذرگاه رفح تن در نخواهد داد و ممکن است سطح روابط با اسرائیل را باز هم کاهش دهد. (قه‌رمانپور، ۱۳۹۰)

## روابط با آمریکا

تامارا کافمن ویتس در کتاب پایه‌های لرزان آزادی، نقش آمریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب به این نکته اشاره می‌کند که ایالات متحده نقشه راه ترویج دموکراسی در کشورهای عربی از جمله مصر را، در سایه ترویج آزادی و تمرکز همه تلاش‌ها برای جلوگیری از به قدرت رسیدن هر چند دموکراتیک جنبش‌های اسلامگرا و در صورت لزوم تداوم حمایت از رژیم‌های خود کامه در جهت حفظ منافع خود می‌بیند. وی متذکر می‌شود که مقامات این کشور از بیم از دست دادن همکاری کشورهای عربی، از تحت فشار قرار دادن هم‌تایان و شرکای عرب خود در مسئله حقوق بشر اجتناب می‌ورزند. وی در این کتاب به این نکته اشاره دارد که فعالیت نامطمئن برای سیاست آزاد در مصر، از ابه سیبی را که به دقت ساخته شده است واژگون خواهد کرد. تحولات سیاسی مصر نه تنها در ابعاد داخلی و منطقه‌ای، بلکه در ابعاد بین‌المللی نیز از اهمیت بالایی برخوردار است و با منافع و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای، به خصوص آمریکا ارتباط تنگاتنگی دارد. مصر از جهات متعددی در جهان اسلام، جهان عرب، آفریقا و خاورمیانه مهم و استراتژیک بوده است. جمعیت ۹۰ میلیون نفری و وسعت بالا، همسایگی با رژیم صهیونیستی و نوع تصمیمات اتخاذی این کشور در برابر قدرت‌های جهانی، کانال بزرگ و بین‌المللی سوئز، نوار غزه و گذرگاه رفح، دانشگاه الازهر، جنبش اخوان المسلمین، رهبری ملی‌گرایی عربی و قدرت نرم این کشور در جهان عرب، باعث شده است تا این کشور در برنامه‌ها و اهداف آمریکا، از شرایط ویژه‌ای برخوردار باشد. (پرتو، ۱۳۹۳) مصر

پس از قرارداد کمپ دیوید و صلح با اسرائیل به یکی از متحدان کلیدی ایالات متحده آمریکا در منطقه تبدیل گردید و پس از اسرائیل دومین شریک استراتژیک آمریکا در خاورمیانه می باشد. سیاست های منطقه ای قاهره طی چند دهه گذشته در هماهنگی کامل با واشنگتن بوده است. ایالات متحده با وجود خواست های خود از دولت مبارک، مبنی بر لزوم پایبندی به دموکراسی و حقوق بشر، در عمل خواستار ثبات در مصر بوده و با توجه به معادلات منطقه، خواهان تغییرات گسترده و بنیادین در فضای سیاسی مصر نمی باشد و مسئله مهم و محوری برای واشنگتن حفظ ثبات سیاسی در مصر است. (دهقانی، ۱۳۷۸: ۹)

مصر در بیشتر زمان دوره جنگ سرد، به رهبری جمال عبدالناصر، خود را در جرگه متحدان اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق تعریف می کرد. از زمان حاکمیت انور سادات به تدریج با روی گردانی از شوروی، به طرف غرب و ایالات متحده متمایل شد. پیمان کمپ دیوید و به رسمیت شناختن رژیم اسرائیل نقطه عطف مهمی در تغییر سیاست خارجی و جایگاه منطقه ای و بین المللی مصر بود و این کشور را به متحدی کلیدی برای آمریکا تبدیل کرد. مصر در دوره حسنی مبارک جایگاه مهمی در سیاست خاورمیانه ای ایالات متحده آمریکا داشت و با سیاست ها و رفتارهای منطقه ای خود، در راستای منافع و اهداف ایالات متحده در منطقه حرکت می کرد. روابطی متعادل و با ثبات با اسرائیل، رویارویی با گروه های مقاومت فلسطینی و لبنانی و تقابل با بازیگران ضد غربی مانند جمهوری اسلامی ایران، از جمله رفتارهای مصر بود که آن را به بازیگری مهم بدل ساخت. به نظر هاروی، انگیزه اصلی آمریکا و رویکرد مداخله گرانه آن در منطقه خاورمیانه تسلط بر نفت منطقه است، چرا که با توجه به ذخایر عظیم و پردوام نفت در خاورمیانه، هر قدرتی که کنترل شریان نفت این منطقه را به دست داشته باشد، می تواند



حداقل در کوتاه مدت اقتصاد جهانی را تحت کنترل گیرد. (Harvey, 2003) بنابراین ایالات متحده آمریکا برای دستیابی به اهداف خود در منطقه با پوشش عناوینی مانند «ارتقای حقوق بشر و استقرار دموکراسی» به شکل ظاهری و صوری خواسته‌های دموکراتیک را در منطقه و همچنین در مصر حمایت کرده است و از طرف دیگر تلاش نموده تا پایه‌های اقتدار حکومت حسنی مبارک و نظام‌های دوست در منطقه تضعیف نشود. این موضع‌گیری دوپهلوی خود تناقضی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در انتخاب بین دموکراسی یا اقتدارگرایی است. راهبرد دموکراسی سازی آمریکا با یک چالش جدی روبرو است، که نهایتاً ایالات متحده را وا می‌دارد تا به راهبرد سنتی خود یعنی اولویت دهی به ثبات و حمایت از رژیم‌های غیر دموکراتیک عربی سوق دهد. آن چالش برگزاری انتخابات به عنوان یک رکن اساسی از دموکراسی است، دموکراسی در خاورمیانه با وجود تمامی محدودیت‌ها و اعمال فشارهای دولتی غالباً به پیروزی سیاسی نیروها و جریان‌هایی انجامیده که با سیاست منطقه‌ای آمریکا مخالف بوده‌اند. (قاسمی و عبادی، ۱۳۹۳) در نتیجه آمریکا از ابتدای بحران مصر نوعی سیاست دوپهلوی را دنبال کرده است یعنی از یک طرف از خواسته‌های دموکراتیک مردم مصر حمایت کرده و از طرف دیگر تلاش کرده تا پایه‌های حکومت حسنی مبارک و حکومت نظامیان در این کشور تضعیف نشود. در طول سال‌های گذشته سیاست خارجی آمریکا در حمایت از حرکت‌های دموکراتیک قربانی دو سیاست در خاورمیانه شده است؛ یکی حمایت از رژیم اسرائیل و دیگری حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا در درون منطقه. (برزگر، ۱۳۸۹) گذار به دموکراسی در مصر تهدیداتی علیه منافع ایالات متحده و ثبات داخلی و خارجی در خاورمیانه بوجود خواهد آورد. دموکراسی در مصر می‌تواند حکومتی را روی کار بیاورد که نسبت به ایالات متحده روابطی خصمانه داشته باشد و شاید این حکومت تصمیم بگیرد که قرارداد کمپ دیوید را فسخ کند. همکاری مصر در فرایند صلح اعراب - اسرائیل و

دیگر مسائل، همواره بر بنیان ثابت حمایت امریکا از رژیم مصر مبتنی بوده است. امریکا در دوران طلایی همکاری با مبارک، طی سی سال، بیش از ۵۰ میلیارد دلار به ارتش و حکومت مصر کمک نموده تا امنیت اسرائیل و کانال سوئز را تضمین کند. اکنون مردم مصر با طرد حسنی مبارک، در واقع، جواب نه به امریکا داده‌اند. (shenker,2011.2-1)

رابطه مصر با ایالات متحده به مثابه ترمزی در برخی سیاست‌های مستقل مصر عمل می‌کند. اما در سال‌های اخیر استراتژی امریکا با دو مشکل روبرو گردیده است: اولاً موضوع جانشینی بعد از مبارک، ثانیاً عدم اتحاد و انسجام در بین مخالفین و فعالان جامعه مدنی در مصر. (dunne,2007) اما رهبران آمریکایی کاملاً آگاه‌اند که اگر در مصر یک حکومت بنیادگرا روی کار بیاید کل استراتژی‌های سیاسی امنیتی امریکا در منطقه به چالش کشیده می‌شود و تردیدی نیست که بزرگترین بازنده تحولات اخیر در مصر رژیم غاصب اسرائیل در منطقه خواهد بود. چیزی که مسلم است این نکته می‌باشد که پس از وقوع انقلاب در مصر و آغاز تحولات در این کشور، ایالات متحده به دلیل نوع روابط خاصی که با نهادهای امنیتی و اطلاعاتی مصر و ارتش دارد بیکار ننشست و تلاش کرد تا جهت تحولات را در حد ممکن به نفع خود مدیریت کند. به نظر می‌رسد در تحولات مصر، آمریکایی‌ها از تجربه ایران در سال ۱۳۵۷ درس‌های مناسبی گرفته‌اند و به جای مواجه نمودن ارتش و پلیس مصر با معترضین، عبور از مبارک و تغییر رژیم را در اولویت قرار دادند. به همین دلیل ایالات متحده استراتژی و سیاست خود را بر پایه پیگیری پروژه دموکراسی هدایت شده از یک سو و تمایل رهبری دوره انتقالی در مصر از سوی دیگر قرار داد و موفق گردید تا انقلاب را از مسیر اولیه و اهداف اصلی خارج سازد و با مدیریت اولین انتخابات ریاست جمهوری پس از سقوط مبارک، زمینه روی کار آمدن گزینه ضعیف اخوان المسلمین یعنی محمد مرسی را فراهم آوردند و از طرفی بگونه‌ای نیز عمل نکرده‌اند که اخوان المسلمین را در مقابل خود قرار بدهند. اما این در حالیست

که از زمان سرنگونی حسنی مبارک آمریکایی‌ها روابط خود را با فرماندهان ارتش مستحکم‌تر کرده و حتی پس از ماجراهای اخیر اعلام کرده‌اند که حمایت‌های مالی خود را از ارتش قطع نخواهند کرد و به گونه‌ای عمل نمودند تا مقدمات ناکامی رئیس‌جمهور منتخب و کودتا علیه او و بازگشت به دوران اقتدار نظامیان فراهم گردد. (قاسمی و عبادی، ۱۳۹۳)

### نتیجه‌گیری:

مصر یک کشور حقیقی و ریشه‌دار است و از همان ابتدای تاریخ با تهاجم و سلطه بیگانگان روبرو بوده است و اولین کشور جهان عرب لقب گرفت که توانست استقلال خود را کسب کند. در مصر پس از استقلال تا سال ۱۹۵۲م حکومت سلطنتی موروثی توسط خاندان محمدعلی پاشا حاکم بود، که در آخر توسط گروهی به نام افسران آزاد طی یک کودتای نظامی سرنگون و نظامیان قدرت را در دست گرفتند. مصر طولانی‌ترین تاریخ نوسازی را در جهان عرب دارد که به دوره اشغال، توسط ناپلئون بناپارت برمی‌گردد. پس از اینکه پادشاهی مشروطه در مصر شکل گرفت اولین تلاش‌ها برای برقراری دموکراسی صورت گرفت و در همین دوران بود که احزاب و نظام چندحزبی و پارلمان‌های نوپا پدید آمد. اما پس از کودتای نظامیان و ریاست جمهوری ناصر، یک حکومت پوپولیستی ایجاد شد که همه احزاب سیاسی را کنار زد و نظام سیاسی مصر را بیشتر به سمت اقتدارگرایی و تثبیت آن برد. بعد از ناصر سادات سیاست انفتاح را در پیش گرفت و اصلاحاتی انجام داد از جمله فضای باز سیاسی و آزادسازی اقتصادی اما وی خود اعتقادی به دموکراسی نداشت و به دلیل اینکه با اسرائیلی‌ها عهدنامه صلح امضاء کرد، توسط اسلامگرایان تندرو به قتل رسید و پس از او حسنی مبارک قدرت را در دست گرفت و او بیشتر تلاش نمود تا قدرت خود را تحکیم بخشد و بهترین راه برای پرهیز از

فشار برای دموکراسی بیشتر، را نداشتن هرگونه دموکراسی دانست. در واقع حکومت مبارک دوران سرگردانی و پریشانی مصر است و بیشتر سعی نمود تا حکومتی اقتدارگرا (تثبیت شده) بوجود بیاورد.

دگرگونی های مصر که در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱م آغاز شد و پس از ۱۸ روز تظاهرات و نافرمانی مدنی به سقوط حسنی مبارک منجر شد، بازیگران متعددی از جمله داخلی و بین المللی را وارد صحنه تحولات سیاسی مصر ساخت. مصر به دلیل جایگاه والای ژئوپلیتیک و استراتژیک خود، تبدیل به یک قدرت منطقه ای و تاثیرگذار در امور منطقه گردیده است. به همین دلیل تحولات مصر می تواند عواقب منفی و مثبتی در منطقه و محیط بین الملل از خود به جای بگذارد. همواره مصر پیشتاز گذار به دموکراسی در جهان عرب بوده است. اما همواره نتوانسته حرکت به سوی دموکراسی شدن را به پایان برساند و بعد از اصلاحاتی کوتاه و مقطعی سریعاً به همان فضای اقتدارگرایانه و دیکتاتورمآبانه خود بازگشته است که عوامل داخلی و بین المللی نقش تاثیرگذاری در این مسئله داشته اند. در این پژوهش به موانع بین المللی و نقش آنها بر روند گذار به دموکراسی در مصر پرداخته شد که این عوامل عبارتند از:

۱. نقش ژئوپلیتیک مصر: مصر به دلیل رقابتی که با کشورهای همسایه خود از جمله ایران، عربستان، ترکیه، سوریه و ... دارد بیشتر از اینکه به دنبال تحقق دموکراسی در مصر باشد به دنبال ثبات و امنیت است؛ که از نظر رهبران مصر این ثبات و امنیت را می توان از طریق حکومتی اقتدارگرا و قدرت بخشیدن هر چه بیشتر به نظامیان و دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی به دست آورد. عمده ترین نگرانی رژیم هایی مانند مصر، که با قدرت های همسایه خود در مناقشات شدیدی به سر می برند، امنیت دولت است و

ثبات به معنی دیکتاتوری و اجبار مردم است که بخت‌های کسب مشروعیت و دموکراسی را از میان می‌برد.

۲. همسایگی با اسرائیل: مصر در طول دهه‌های گذشته تنها متحد واقعی اسرائیل در منطقه بوده و تلاش کرده است تا این مفهوم را نهادینه نماید که دیگر ادبیات جنگ علیه اسرائیل در جهان عرب مفهوم ندارد. از این رو اصلاحات و دموکراسی در مصر و قدرت گرفتن گروه‌هایی مانند اخوان المسلمین باعث پایان امنیت اسرائیل می‌شود. می‌توان به جرات ادعا کرد که اسرائیل اصلی‌ترین بازنده ظهور یک مصر دموکراتیک است. تل‌آویو از تجربه ترکیه یاد گرفته است که وجود نظام‌های اقتدارگرا در منطقه بیشتر به نفع اسرائیل است تا نظام‌های دموکراتیک؛ زیرا یک مصر دموکراتیک الزاما به محاصره غزه و بستن گذرگاه رفح تن در نخواهد داد و ممکن است سطح روابط با اسرائیل را باز هم کاهش دهد.

۳. روابط با آمریکا: تحولات سیاسی مصر با منافع و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ فرامنطقه‌ای، به خصوص آمریکا ارتباط تنگاتنگی دارد. مصر پس از قرارداد کمپ دیوید و صلح با اسرائیل به یکی از متحدان کلیدی ایالات متحده آمریکا در منطقه تبدیل گردید و پس از اسرائیل دومین شریک استراتژیک آمریکا در خاورمیانه می‌باشد. آمریکا از ابتدای بحران مصر نوعی سیاست دوپهلوی را دنبال کرده است یعنی از یک طرف از خواسته‌های دموکراتیک مردم مصر حمایت کرده و از طرف دیگر تلاش کرده تا پایه‌های حکومت حسنی مبارک و حکومت نظامیان در این کشور تضعیف نشود. رهبران آمریکایی کاملا آگاه‌اند که اگر در مصر یک حکومت بنیادگرا روی کار بیاید کل استراتژی‌های سیاسی امنیتی آمریکا در منطقه به چالش کشیده می‌شود. به همین دلیل ایالات متحده استراتژی و سیاست خود را بر پایه پیگیری پروژه دموکراسی هدایت شده از یک سو و

تمایل رهبری دوره انتقالی در مصر از سوی دیگر قرار داد و موفق گردید تا انقلاب را از مسیر اولیه و اهداف اصلی خارج سازد و قدرت را دوباره به نظامیان بازگردد.

### منابع فارسی:

- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶)، گذار به دموکراسی یا شبه اقتدارگرایی، ترجمه سعید میرترابی، تهران، قومس
- برزگر، کیهان، ۱۸ بهمن (۱۳۸۹)، گزینه‌های پیش روی آمریکا در مصر: دموکراسی یا نظامی‌گرایی؟ مثلث
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، گذار به دموکراسی، تهران، نگاه معاصر، چاپ دوم
- بهزاد قاسمی و عبدالواحد عبادی، تابستان (۱۳۹۳)، راهبرد آمریکا در قبال خیزش مردمی مصر
- پرتو، فتح الله، فروردین (۱۳۹۳)، آمریکا و تحولات مصر، اندیشکده راهبردی تبیین
- ثقفی عامری، ناصر، فروردین (۱۳۹۰)، جایگاه ارتش جدید در مصر جدید: چالش‌ها و رویکردها، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی / گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس
- حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۸)، دولت، نخبگان و توسعه در خاورمیانه، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی
- حسینی، مختار (۱۳۸۱)، برآورد راهبردی مصر، تهران، ابرار معاصر
- حسن حکیمیان و زیبا مشاور (۱۳۸۳)، دولت و تحول جهانی - اقتصاد سیاسی گذار در خاورمیانه، ترجمه عباس حاتمی زاده، تهران، کویر
- زکریا، فرید (۱۳۸۵)، آینده آزادی: اولویت لیبرالیسم بر دموکراسی، ترجمه امیرحسین نوروزی، تهران طرح نو، چاپ دوم
- قهرمانپور، ۲۹ اردیبهشت (۱۳۹۰)، رحمان، نقش عوامل منطقه‌ای و بین‌المللی در گذار مصر به یک نظام دموکراتیک، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- کافمن ویتس، تامارا (۱۳۹۰)، پایه‌های لرزان آزادی: نقش امریکا در بنای دموکراسی در جهان عرب، ترجمه سید داوود اقایبی و حسن احمدیان، تهران، سرای عدالت
- کدیور، جمیله (۱۳۷۳)، مصر از زاویه‌ای دیگر، تهران، اطلاعات
- کدیور، محمد علی (۱۳۸۶)، گذار به دموکراسی، تهران، نشر گام نو

- نصری، قدیر، ۲۷ فروردین (۱۳۸۹)، سه فرمول کلیدی برای درک منطق منازعه در خاورمیانه: دیدگاه باری بوزان، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۸)، موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران روزنه، چاپ چهارم

### مقالات

- حمید احمدی و آرش بیدالله خانی، تابستان (۱۳۹۱)، روابط مصر- اسرائیل؛ پیشینه، چالش‌ها و چشم انداز آینده، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم
- حافظیان، محمدحسین، بهار (۱۳۸۹)، جهانی شدن و مناسبات دولت و جامعه در مصر،

فصلنامه مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره ۷

- دهقانی، محمود (۱۳۸۷)، مصر در انتظار، قاهره درسکوت، گزارش راهبردی، شماره ۲۷۷
- نشست تخصصی گروه مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس، ۲۱ فروردین (۱۳۹۰)، تحولات مصر و سیاست خارجی آمریکا
- الف) نصری، قدیر، تابستان (۱۳۹۰)، تاملی نظری در ماهیت و روند تغییر در جهان عرب، مطالعات راهبردی، دوره ۱۴، شماره ۲

### منابع انگلیسی

- dunne Michele, (2007), **time to pursue democracy in Egypt, in Carnegie**, january
- Harvey, David (2003) **The New Imperialism**, Oxford and New York: Oxford University
- Koppel, Ted (29 April 2011), **The Arab Spring and U.S. Policy: The View from Jerusalem**, The Wallstreet Journal, Available at <http://online.wsj.com>
- kirstin archick, **European views and policies toward the middle east**, crs report for congress, march
- Lynch, Marc, (2001); **America and Egept after the Uprisings**, Survival, Vol. , No. , April& May



- Schenker, David (15 September 2011); **Washington's limited influence in Egypt**, weekly standard.com
- zeldin,T.(1999);**The Rise and Fall of Anti-Americanism**, London: Macmillan